

پای خطرات ۲ امدادگر اورژانس

عملیاتی که فراموش نمی شوند

ورود به برخی مشاغل، دل و جرات زیادی می خواهد. مثل کارکردن روی دکل های بلند برق، پاك کردن شیشه برج های چند ده طبقه یا پلیس مبارزه با مواد مخدر که هر آن ممکن است در یکی از ماموریت ها هدف گلوله قاچاقچیان قرار بگیرد و دیگر به خانه برنگردد. تکنیسین ها و کارشناسان فوریت های پزشکی اورژانس هم در این دسته قرار می گیرند. آنها در موارد بسیاری با حوادثی روبه رو می شوند که ممکن است حتی زندگی آنان را نیز به خطر بیندازد. این هفته پای صحبت دو امدادگر اورژانس اصفهان نشستیم و آنها از خطرات تلخ و شیرین شان گفتند.



زجر آورترین ماموریت عمر

محسن ایرانبور، کارشناس فوریت های پزشکی اصفهان

ماموریتی که به آن اعزام شدم، مربوط به راننده لودری بود که تخته سنگ بسیار سنگینی روی او سقوط کرده بود. آن روز من در پایگاه بین شهری بودم. با اعلام حادثه، از پایگاه به یکی از روستاهای اطراف به نام زفره رستم و بعد از این روستا، ۲۰ کیلومتر به داخل کوه پیشروی کردیم تا به مصدوم رسیدیم.



روز حادثه مصدوم مشغول کار بود که متوجه شد تخته سنگ برش داده شده ای در حال حرکت به سمت لودرش است. از لودر پیاده شد و فرار کرد تا تخته سنگ رویش نیفتد، اما از بخت بد، سنگ تغییر جهت داده و از پشت و در حالی که قفسه سینه اش به سمت زمین بود، روی او افتاد. پس از این که به محل حادثه رسیدیم، وضعیتش را ارزیابی کردم. بدن او از زیر جناغ سینه تا پایین زیر سنگ بود و فقط ۴۰ سانتی متر از بدنش دیده می شد. تمام اقدامات درمانی لازم مثل بستن آتل گردنی، وصل اکسیژن و تزریق سرم را انجام دادم، اما به دلیل شرایط موجود و دردی که داشت، همه را باز کرد. به او دلداری دادم و گفتم در شرایط مشابه تو بودم و به بیمار کمک کرده ام. هرکاری که از دستم بریاید، برای نجات انجام می دهم. با گفتن این حرف ها، آرام شد و اجازه داد دوباره همان اقدامات درمانی را روی او انجام دهم. تخته سنگ باید از روی او برداشته می شد. يك ساعت و نیم طول کشید تا راننده ای از معدن دیگری بیاید و لودر را روشن کرده و سنگ را جابه جاکند، اما این جابه جایی باید به آرامی انجام می شد. در علم پزشکی، اگر خون قسمتی از بدن به دلیل فشار وارده، حالت ایستا پیدا کند، با برداشته شدن فشار، خون ناگهان با سرعت زیادی به سمت قسمتی که خون در آن محل بسته شده است، هجوم می برد و این وضعیت بسیار خطرناک است. چون این شرایط را می دانستم از راننده خواهش کردم سنگ را به آرامی از روی مصدوم بلند کند.

حدود دو ساعت طول کشید تا سنگ برداشته شود. در مدتی که راننده داشت سنگ را برمی داشت، در کنار مصدوم بودم از خودش، خانواده اش و دوستانش گفت. نگران کارش بود که آن را از دست بدهد. سنگ با هزار مکافات و خطری که داشت و ممکن بود روی خود ما بیفتد، برداشته شد. اما به محض این که سنگ از روی بدنش کنار رفت، یکدفعه انگار هرچه خون در بدن بیمار بود، از قسمت شکمش که زیر سنگ له شده بود، بیرون زد و درجا فوت شد.

وقتی دستانش شل شد، او را با استفاده از تخته کمری به آمبولانس آوردم و شروع به احیا کردم، اما صحنه ای دیدم که بسیار وحشتناک بود. از تمام رگ های خونی احشای پاره شکمش، سرم خارج می شد. این یعنی حتی يك قطره خون هم در بدنش نمانده بود. همان جا سرم را گرفتم و بی حرکت نشستم. دیگر هیچ کاری نمی شد برای نجاتش انجام داد.

۱۶ سال است در اورژانس فعالیت می کنم و حوادث مختلفی به چشم دیده ام، ولی این حادثه، یکی از زجرآورترین صحنه هایی بود که در تمام مدت کاری ام دیده ام. تا سه روز قادر به انجام هیچ کاری نبودم. شرایط روحی ام به گونه ای بود که نزد روانپزشک و روان شناس رفتم و سه ماه دارو مصرف کردم.

در کشورهای دیگر به کسانی که در چنین صحنه هایی حضور دارند، خیلی رسیدگی می کنند و پیگیر وضعیتش می شوند. اما در ایران و به خصوص اصفهان چنین چیزی وجود ندارد. بعد از این حادثه، بارها اعلام کردم توان ادامه کار را ندارم، اما یکی از مسؤولان به جای حل این مشکل بسیار زجرآور، گفت ان شاء... دیگر ماموریت نمی روی. متأسفانه او درك نکرد برای من چه اتفاقی افتاده است، در حالی که ما برای احیای جسمی و روحی به توجه ویژه نیاز داریم.

مصدومی با صورت ترسناک

عباس عابدی، مسؤول روابط عمومی مرکز

مدیریت و حوادث اصفهان



چند سال پیش، عملیات امداد و نجاتی مربوط به مجتمع فرهنگیان در خمینی شهر به ما گزارش شد که به علت حجم بالای کار، همیشه حادثه داشتند. وقتی به محل اعزام شدیم، کارگران زیادی در طول

مسیر ایستاده بودند. همه می گفتند وارد ساختمان شوید. در ساختمان نیمه کاره تازه بتون ریزی شده بود. تا يك قسمتی با آمبولانس رفته و بقیه مسیر را پیاده رفتم. یکی از کارگران گفت برو جلو و دیگر دنبالم نیامد.

داخل ساختمان که شدم، تاریک بود. تاریکی را که رد کردم، چشمم به يك بالابر ساختمانی افتاد. وسیله ای درست مثل آسانسور، اما دیواره و اتفاقی نداشت. يك صفحه که کارگران روی آن مصالح ساختمانی می گذاشتند و بین طبقات جابه جایی می شدند.

جلوتر که رفتم، دیدم فردی روی صفحه پلت نشسته و نصف صورتش کنده شده است. خیلی وحشتناک بود. بعد از دیدن او تازه متوجه شدم چرا هیچ کس دنبالم نیامد.

به پلت که نگاه کردم، متوجه جریان شدم. صفحه پلت، چند سیم بوکسل قوی دارد. سیم بوکسل آن پاره و پلت همراه با بار داخلش، رها شده بود. با افتادن پلت به زمین، سیم بوکسلش به شدت به صورت آن کارگر برخورد کرده و باعث شده بود نصف صورتش کنده شود. بنده خدا به خاطر ضربه شدیدی که به صورتش وارد شده بود، گیج بود و نمی دانست چه اتفاقی افتاده است.

در همان حال روی يك مصدوم دیگر که او هم بیهوش بود، نشسته بود. رفتم بالای سرش و گردنش را با دست نگه داشتم تا آن را تکان ندهد و آسیبش بیشتر نشود. در حال بستن گردنبند طبی به گردنش بودم که یکدفعه چیزی روی سرم سقوط کرد. سریع خودم را عقب کشیدم.

زمانی که این اتفاق افتاد، من در پارکینگ بودم و کارگران در طبقات بالاتر مشغول گچکاری بودند که تکه بزرگی از گچ ها روی سرم افتاد. ممکن بود خودم هم دچار آسیب جدی شوم. با این اتفاق، برایم کلاه ایمنی آوردند و روی سرم گذاشتم. با مشقت زیادی مصدوم را از بالابر خارج کردم. خونریزی صورتش آنقدر شدید بود که يك لحظه هم نمی شد او را خواباند. چون تا کمی می خواست دراز بکشد، خون وارد حلقش می شد و احساس خفگی می کرد. برای همین بیمار را به صورت نشسته به بیمارستان منتقل کردم. تا دو روز تصویرش جلوی چشمم بود و اعصابم خرد بود. بعدها که پیگیر شدم، متوجه شدم چشم آسیب دیده اش تخلیه و صورتش هم جراحی شده است.



۲ ساعت طول کشید

سنگ را از روی کارگر

برداشتیم و او نگران

از دست دادن کارش

بود غافل از این که

جانش را در این حادثه

از دست می دهد

